

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المملكة العربية السعودية

وزارة التعليم العالي

جامعة أم القرى

مكتبة الملك عبدالله بن عبدالعزيز الجامعية

قسم المخطوطات

بداية المصطلح



بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل مرآتي قلوبا وليا له بحال جمال وجهه الكريم
 والاع منها على صنفايح ووجههم لواجب نون القديم
 فصاروا بحيث اذا واذا ذكر الله والصلوة على افضل من ارفع
 حب لكون عن نصر بصايرهم واكشف سريرا وجوده في
 في الكلى عن سريره في الوجود الا اياه وعلى الطيبين
 واصحابه الطاهرين وعلى من تبعهم وبتبع تابعيهم اجمعين والذين
اما بعد نيكويد پای شکسته بخول و کم نامی
 عبدالرحمن بن احمد الحامی ثبت الله علی منتهج الصدق و
 فی العمل والقول والاعتقاد کما صح امام عالم عارف ابو عبد الرحمن
 محمد بن الحسن الکتلی اینتابو که قدس الله کما روحه در بیان سیر
 واجوال شلخ طریقت قدس الله تعالی ادواهم که کبرایه وین و عظماء
 اهل بیتین اند و جامع اند میان علوم ظاهری و علوم باطنی کتابی
 جمع کرده است و آنرا طبقات کصوفیه نام نهاده و آنرا بخطی

این کتاب در بیان سیر و طریقت است
 و در بیان احوال و عقاید کصوفیه است
 و در بیان احوال و عقاید کصوفیه است
 و در بیان احوال و عقاید کصوفیه است

کرد اینده و طبقه را عبارت از جماعتی داشته که در زمان واحد
 یار از منته منتقار به انوار ولایت و آثار سلطنت از ایشان
 نموده و سفر و رحلت مریدان و مستفیدان باشد و در هر طبقه
 بیست تن از مشایخ و ائمه و علماء این طایفه ذکر کرده و بحسب اوصاف
 وقت و مقام از کلمات قدسیه و شمایل مریدان در بیان آورده
 و حضرت سح الاسلام کهف الانام لکفر سینه و غیره در عهد ابو سعید
 بن محمد الانصاری قدس الله تعالی روحه شری در مجالس صحبت و
 جامع تذکیر و موعظت ملا میفرموده اند و سخنان دیگر بعضی
 از شاخنی که در آن کتاب مذکور نشده و بعضی از اذواق و مواجید
 بر آن می افزوده و یکی از مجیدان و مریدان آنرا جمع می کرده و در قریه
 ی آورده و الحقی ان کتابت لطیف و مجموعه است شریف شامل
 بر حقایق معارف صوفیه و در قایق لطایف این طایفه علیه اباجون
 بن بان مروی قدیم که در آن عهد مرسوم بوده و وقوع یافته و تصحیف و
 تحریف نویسنده گان بجای رسیده که در بسیاری از مواضع مقصود
 سهولت دست نمیدهد و ایضا مقتضاست بر ذکر بعضی متقدمین
 و از ذکر بعضی دیگر و از ذکر حضرت سح الاسلام و معاصران وی
 و متاخران از وی خالیست بار بار خاطر او کسب است که بقدر
 وسع و طاقت در تحریر و تقریر آن کوشش نماید و گفته معلوم شود
 بعبارتی که متعارف روزگار است در بیان ادب است که مفهوم
 در جاب سترو کفان بکنار دوازده کتب معتبره دیگر سخنان حسین
 و معارف سنجیده اضافه آن کرده بر لوح بتیان نگارده و شرح

اینجده ولایت می کنند بر طریقت و علم
 و سیرت ایشان

و مقامات و معارف و کمالات و تاریخ و ولادت و وفات جماعتی که در
 کتاب مذکور نشد بآن منضم گرداند اما بواسطه وفور علائق
 و بهجم عوامل میسر نمیشد تا آنکه در تاریخ سنه احدی و ثمانین و ثمان
 محبت در روایت و معتقد معتقد ایشان آنرا همه شغل سیر و سفر
 امیر نظام الدر اعتراف است تعالی بفرموده و وفقه سلوک
 طریق و صول که بر رعایت اختیار از اعلی مراتب جاه و اعتبار اعراض نمود
 و بقیه تسلیم و در صواب سلوک جاده فقر و فنا اقبال فرموده ازین
 مثل آن صورتی که بر دل گذشته بود و در خاطر متمکن گشته است
 و داعیه قدیم صورت تجدید یافت و دغدغه سابق سمت نبوت
 و تالیف پذیرفت لاجرم بصدق بهمت و خلوص طویت در امضا تالیف
 و استقصای آن امنیت شروع افتاد اصول از مکارم اخلاق و مکارم
 اشفاق مطالعه کند کان آنکه چون ایشان از زمین انفسا طیبیه
 اولیاء الله و فیض روح مقدسه ایشان وقت خوش گردید
 و باعث اس جمع و تالیف را که جهت شمال بر نفحات طیبیه مشایخ
 از حظایر قدس رسید و بر مشام جان مشتاقان محاضراتی
 مسی می کرد و نفحات لانس من حضرات العظمی انکوشته غار فرنگ
 و بدعای خیر با دارند و تکلیف فی جمع الاحوال علی المیهین
تمهید القوی فی الولاية والوایی ولایت مشق است
 از دلی که آن وقت و آن بر دو قسم است ولایت عامه و ولایت خاصه
 ولایت عامه مشرکت میان مؤمنان است که تعالی آنرا بر وی گذران
 امینا لجزهم من الظلمات الی النور و ولایت خاصه مخصوص است

شکست که در کتاب مذکور
 از تاریخ سنه احدی و ثمانین و ثمان
 محبت در روایت و معتقد معتقد ایشان
 امیر نظام الدر اعتراف است تعالی بفرموده
 طریق و صول که بر رعایت اختیار از اعلی مراتب
 و بقیه تسلیم و در صواب سلوک جاده فقر و فنا
 مثل آن صورتی که بر دل گذشته بود و در خاطر
 و داعیه قدیم صورت تجدید یافت و دغدغه سابق
 و تالیف پذیرفت لاجرم بصدق بهمت و خلوص
 و استقصای آن امنیت شروع افتاد اصول از مکارم
 اشفاق مطالعه کند کان آنکه چون ایشان از زمین
 اولیاء الله و فیض روح مقدسه ایشان وقت خوش
 و باعث اس جمع و تالیف را که جهت شمال بر نفحات
 از حظایر قدس رسید و بر مشام جان مشتاقان
 مسی می کرد و نفحات لانس من حضرات العظمی
 و بدعای خیر با دارند و تکلیف فی جمع الاحوال
تمهید القوی فی الولاية والوایی ولایت مشق است
 از دلی که آن وقت و آن بر دو قسم است ولایت عامه
 ولایت عامه مشرکت میان مؤمنان است که تعالی آنرا
 امینا لجزهم من الظلمات الی النور و ولایت خاصه

در امر بود و در روز ولایت عامه قرظ لطیف
 محسن ساخته چه که است که در تاریخ سنه احدی
 از هم من الظلمات الی النور و ولایت خاصه
 در امر بود و در روز ولایت عامه قرظ لطیف
 محسن ساخته چه که است که در تاریخ سنه احدی
 از هم من الظلمات الی النور و ولایت خاصه

بر امدان از ارباب سلوک و بهی عیان عن فناء العبد فی الحق
 و بقایه بهر فالو له هو النانی فیه و الباقی به و ناعبارتت از
 نهایت سیر الی الله و بقا عبارت از بدایت سیر فی الله است
 الی الله و قتی منتهی شود که باریه وجود را بقیه صدق یکبارگی
 قطع کند و سیر فی الله انگاه تحقق شود که در بعد از فنا
 وجودی و ذاتی مظهر از لوث حدثان ازین دارد تا بدین در
 انصاف باوصاف الهی و تخلق باخلق در بطنی کند ابو علی حلاجی
 رحمه الله گوید الی الله هو الفانی من حاله الباقی فی مشاهده الحق
 لم یکن له عن نفسه اخبار و لامع غیر الله قرار ولی آن بود که فنا
 بود از حال خود و باقی بمشاهده حق سبحانه ممکن نباشد مگر آنکه
 از خود خبر دهد و با جز خداوند نیاید **ابرهم رحمه الله**
 مردی را گفت خواهی که ولی باشی از اولیاء الله تعالی کنی
 خواهم گفت لا ترغب فی شیء من الله نیا و لا خیر و افرغ نفسك
 سیر عالی و اقبل علیهم بد نیاید عیبی رغبت مکن که رغبت اینها
 اعراض بود از حق سبحانه و فایز کن و خود را از برای دوستی
 خداوند و دینی و عیبی را در دل راه مده و روی دل بحق آن چون
 این اوصاف در تو موجود شد ولی باشی و فی الرساله العشره
 ان کره له معنیان احدیما فعیل بمعنی مغول و هو من یتوکل علی الله
 امره فک الله تعالی و هو یتوکل علی الصالحین فلیکله الی الله
 لحظه کل یتوکل علی الحق سبحانه رعایت و انشاء فعیل مبالغه
 من کفعل و هو الذی یتوکل علیه عباده الله و طاعانه فعبادته

خبره عليه على التوكل من غير ان يتكلمها عصيان وكلاء الوصيين
واجب حتى يكون الولي وليا يجب قيامه بحقوق الله على التقضاء
والاستيفاء ودوام حفظ الله اياه في كسره والضا ومن شرط
ان يكون محفوظا كما ان من شرط النبي ان يكون معصوما فكل من
كان للشرع عليه الاض فهو معذور مخدوع قصد ابوزبير بسط
قدس الله تعالى روحه بعض من وصف بالولاية فلما وافي مسجد
تقد ينظر فوجه فخرج الرجل ورمى بزوجه تجاه القبلة فان
ابوزبير ولم يسلم عليه قال رندجل غير مأمور على ادب
آداب شريفة فليت يكون امينا على اسرار الحق يحضى بنزديك
سخ ابو سعيد ابو الخدي قدس من در آمد وحنس پای چاند
مسجد نهادا دلگنت بازاگر که هر که در خانه دوست ادب بدن
ندانما نشاید که با وی صحبت دایم القول فی المعرفة والعارف
والمعرف ولجائل وفا النصل الاول من باب الثالث من حجة
العارف معرفت عبارتست از شناختن معلوم مجمل در صورت
در علم خوشک بدانند که هر یک از عوامل لنطی و معنوی جبه عمل کنند
دانستن بر سبیل اجمال علم خوب باشد و باز شناختن هر علمی از
علی التفصیل در وقت خواندن سواد عربیت فی توقنی ورویتی
و استعمال آن در محل خود معرفت خود و باز شناختن فکر و رویت
تعرف خود و غافل بودن از آن با وجود علم سهو و خطا پس معرفت
ربوبیت عبارت بود از باز شناختن ذات و صفات الهی در صورت
تفصیل احوال و حوادث و نوازل بعد از آنکه بر سبیل اجمال معلوم

توکل بر خداوند
و استیفاء
و حفظ الله اياه
و كسره
و الضا
و من شرط
ان يكون
محصوما
فكل من
كان للشرع
عليه الاض
فهو معذور
مخدوع
قصد
ابوزبير
بسط
قدس الله
تعالى
روحه
بعض
من
وصف
بالولاية
فلما
وافي
مسجد
تقد
ينظر
فوجه
فخرج
الرجل
ورمى
بزوجه
تجاه
القبلة
فان
ابوزبير
ولم
يسلم
عليه
قال
رندجل
غير
مأمور
على
ادب
آداب
شريفة
فليت
يكون
امينا
على
اسرار
الحق
يحضى
بنزديك
سخ
ابو
سعيد
ابو
الخدي
قدس
من
در
آمد
وحنس
پای
چاند
مسجد
نهادا
دلگنت
بازاگر
که
هر
که
در
خانه
دوست
ادب
بدن
ندانما
نشاید
که
با
وی
صحبت
دایم
القول
فی
المعرفة
والعارف
والمعرف
ولجائل
وفا
النصل
الاول
من
باب
الثالث
من
حجة
العارف
معرفت
عبارتست
از
شناختن
معلوم
مجمل
در
صورت
در
علم
خوشک
بدانند
که
هر
یک
از
عوامل
لنطی
و
معنوی
جبه
عمل
کنند
دانستن
بر
سبیل
اجمال
علم
خوب
باشد
و
باز
شناختن
هر
علمی
از
علی
التفصیل
در
وقت
خواندن
سواد
عربی
فی
توقنی
ورویتی
و
استعمال
آن
در
محل
خود
معرفت
خود
و
باز
شناختن
فکر
و
رویت
تعرف
خود
و
غافل
بودن
از
آن
با
وجود
علم
سهو
و
خطا
پس
معرفت
ربوبیت
عبارت
بود
از
باز
شناختن
ذات
و
صفات
الهی
در
صورت
تفصیل
احوال
و
حوادث
و
نوازل
بعد
از
آنکه
بر
سبیل
اجمال
معلوم

معلوم شده باشد که موجود حقیقی و فاعل مطلق اوست سبحانه
و تا صورت توحید مجمل علی منفصل عینی نگر در چنانکه صاحب علم
در صورت تفصیل و قایع و احوال مجدده متضاده از ضرر و نفع و
و منع و قبض و بسط ضار و نافع و معطی و مانع و قابض و باسبط
حق را سبحانه بیند و شناسد بی توقنی و رویتی او را عارف کوز
و اگر با اول و همله از ان غافل بود و عن قرب حاضر گردد و فاعل
مطلق را اجل ذکر در صورت و سابط و وابط باز شناسد او را
متعرف خوانند نه عارف و اگر بکلی غافل بود و تا اثرات افعال
حواله بساطت کند او را ساهی و لاهی و مشر که حتی خوانند مثلا
اگر معنی توحید را نفی میکند و خود را مستغرق در توحید مینماید
و دیگر آنرا بر سبیل انکار با و باز گرداند و گوید این سخن از
سر حال است بل نتیجه فکر و رویت است در حال بر نجد و بر تو
خشم گیرد و نداند که این رنجش عین مصداق قول منکر است
و الا فاعل مطلق را در صورت انکار باز شناختن و بروی
خشم نگر فتی و معرفت الهی را مراتبست اول آنکه هر اثری که باید
از فاعل مطلق جل ذکره داند چنانکه گفته شد دوم آنکه اثری
از فاعل مطلق جل ذکره بقیی داند که نتیجه کدام صفت است
از صفات او سیم آنکه مراد حق را عز و علا در رنجی هر صفتی
بشناسد چهارم آنکه صفت علم الهی را در صورت معرفت خود
باند شناسد و خود را از دایره علم و معرفت بل وجود احوال
کند چنانکه از جنید قدس سره پرسیدند که معرفت چیست

تقسیم دل و عملی اول
منه

داحوال م

اورا م

یابد م

جاریه محمود رحمة الله تعالى و هم ذوالنون گوید بدین
 می کنند که صفت کردند معبد از حال وی خبر رسیدیم گفتند
 در دیگر خواست بان دیر اندم کنیز که دبیم ضعیف جسم که بخواب
 شب در وی اثر کرده بود بروی سلام کردم جواب داد و پیرا
 گفتم ای جاریه در مسکن نضاری می باشی گفتم سر بردار غم از
 خدای تعالی در هر دوسرای بینی گفتم هیچ وحشت تنها پی
 می یابی گفت از من دور شو و دل مرا از لطایف حکمت خود
 محبت خود چنان پر کرده است و شوق دیدار خود بر من مشت
 که در دل خود هیچ موضع از برای غیر او نمی یابم گفتم ترا حکیم می بینی
 مرا بیرون آزارش تنگی و راست بر من کشای گفتم ای جوانمرد
 تنگی زاد خود ساز و زهد طریق خود و ورع بار گیر خود
 و سلوک کن در طریق خاینان تا برسی بدی که نه حجاب سنی اینجا
 و نه بواب خاندان خود را بفرماید که در هیچ کاری نافرمانی تو
 نکنند **امراه مصریه رحمة الله تعالى** در تاریخ امام باقری از یکی
 از مشایخ روایت کرد که در نواحی مصر سی سالگی و پیری
 ایستاده در زمستان و تابستان نه شب نشینت و نه روز
 و نه آفتاب و باران و پراپناهی نبود و مادر نا و نغانها کرد
 وی در آمدند **امراه خوارزمیه رحمة الله تعالى** و هم امام باقری
 خود از یکی از علمای نقل کرده که گفتم در خوارزم زنی دیدم که سی
 بیست سال هیچ نخورده بود و هیچ نپاشامید **جاریه حبشیه**
رحمة الله تعالى مع می الدین عبدالقادر کیلانیه قدس

بر یک جای اقامت کرده که در کوهها و کوهستانها
 از اینجا زنی در سی سالگی هیچ نخورده و نپاشیده
 در تاب و روز و شب و فصل و کوه و دریا و در هر
 یکجا نشانی نداشت که در نواحی مصر سی سالگی
 دیدم و آن را در هر سی سالگی

قدس الله روحه فرموده است که اول بار که از بغداد عزمت
 حج کردم بر قدم تحریرید و هنوز جوان بودم تنهای رفتم سعیدی
 بن مسافر مرا پیش آمد و وی نیز جوان بود بر سید که بجای هر
 گفتم بیکه گفت میل صحبت داری گفتم من بر قدم تحریرید گفتم من
 بر قدم تحریرید با وی روان شدم در بعضی از روزها دیدیم که
 جاریه حبشیه پیدا شد برقع بسته و پیش من بیستاد و تیر
 در روی من نگر بیست پس گفتم از کجایی ای جوان گفتم
 از عجم گفتم و زمره در ریج افکنش گفتم چرا گفتم درین ساعت
 در بنا رجش بودم و ایشا بد افتاد که خدای تعالی بر دل تو
 تجلی کرد و ترا اعطا فرمود مثل آنچه اعطا نمود غیر ترا از آنان
 من می دانم خواستم که ترا به بینم و بشناسم پس گفتم من امروز
 در صحبت شام و امشب باشما افطار میکنم و روان شد در یک
 داری می رفت و مادر یک طرف چون شب شد طبعی از هوا
 فرود آمد بران شش رغیف با سر که و سیر آن جاریه گفتم
 المذی اگر منی و اگر کم ضعیف هر شب دو رغیف بر من فرود
 امشب برای هر یک دو رغیف فرود آمد بعد از آن سه بر آب
 فرود آمد بیاشامیدم در لذت و طراوت با آنی که بر روی زمین
 می باشد نمی مانست پس در آن شب از ما جدا شد و بر وقت
 بیکه رسیدیم مع عدی را در طواف تجلی واقع شد که بخورد بینتاد
 چنانکه بعضی می گفتند که وی هر زمانه که دیدیم که آن جاریه با لای
 سروی ایستاده است و میگوید زنگ گرداناد ترا انگس که اینست

سبحان الذی لا تقوم الحاد ثبات لتجلی نور جلاله الا بتثبیت
ولایتی الکائنات لظهور صفاته الایجابیه بل اختطقت سبحان
قدسه ابصارا لعتول واخذت نجات بهانه الباب الغول بعد
ازان در طواف مرا تجلی واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم
و در آفران بامن گفتند ای عبدالقادر بحر بید ظاهر را بلند
و تزیید توجیه را لازم دار و از برای نفع مردمان بنشین که ما
بندگان خاص هستیم که میخوایم ایشانرا بر دست تو بشرف
قرب خود برسانیم تا گادان جاریه گفت ای جوان نمیدانم امروز
چه نشانت ترا که بر سر تو از نور خیمه زده اند و تا عنان سما
ملاکه کرد تو در آمدند و چشم همه اولیا از مناهای خود در تو
حیران مانده است و همه بمثل آنچه ترا داده اند امیدوار
شدند بعد از آن جاریه بر رفت و دیگر ویرا ندیدیم
اسرار و اسرار صفا بنبر عها الله معالی یکی از اصحاب شیخ عبدالقادر
رضی الله عنه گفته است که در کعبه را بر بالای منبر استغفرای
واقع شد و یک کرد از عمامه وی باز شد و وی نمیدانست که
حاضران بموافقت شیخ دستار و طاقها در پای منبر انداختند چون
سخ حال خورد بان آمد و سخن آخر کرد عمامه خود را را کتف و کتف
و طاقها را با صاحب آن باز کردان چنان کردم یک عصایه باقی ماند
صاحبان پید نبود شیخ گفت آنرا بمن ده بوی دادم بر دوش خود
انداختن الحال ناپید شد من حیران ماندم چون سخن از منبر فرود
آمد بامن گفت ای بل مجلس عمامها بنهادند ما را خوار نیست با صفا بن

وی هم عصایه خورد با بنهاد جدم آنرا بر دوش خود انداختم
وی از اصفا بنان دست خود را زد کرد و آنرا برداشت
امراء فارسیمه در عها الله معالی شیخ نجیب الدین علی بزغش
رحمه الله معالی گفته است وقتی زنی از شهر کلبا یکان بشو
آمد بود وقتها بخانه مای آمد و زنی با خود بود وقتی چند روز
در خانه مای بود و مرا دست تنگی روی نموده بود روی میس
ان حال را و طریقه چند در خانه بود که اگر وقتی حق معالی از
حیویات مثل کنم و چه چیز غیر ستادی در آن ظرف کپری
وان ظرفها تی بود و سرهای آنرا پوشید بودم تا پاک بماند تا
حاجت آن زن پیدا شد که مگر چیزی در آن ظرفهاست مرا گفت
چون دست تنگی روی نموده است چرا از آنچه درین ظرف است
قوت سازی کنتم آنها تی است کن خون تی است چرا سرهای آن
پوشید است کنتم تا پاک بماند آن زن برخاست و سرهای آنرا
بر گرفت و کشاده گذاشت و گفت از آن تی است که دهن پریم
نهاده است چون سر آن کشاده باشد بهیچون دهنی باشد که باز
باشد و کرسنه باشد حق معالی آنرا قوت فرستد و قوت هر چیزی
مناسب آن چیز برساند در وقت حاجت پس قوت این ظرف و قوت
چون تی شکلی وی ظاهر کرد در پرغله و جویب که دانست پس
چون آن زن این تصرف کرد در حال حق معالی چندان کنم
فرستاد که آن ظرف پر کرده شد و آن زن از اولیا و خدی
بود با تمام رسید و باختام انجامید کتاب نجات الانس من

حضرات مقدس که مقصود از آن شرح اخلاق و اعمال و بیان مقامات
 و احوال کم در دانی که بتقدم صدق راه بادیه طلب را سپرد و اند
 و بدو کام خطوتان و قد و صکتی بکعبه مطلوب برده بود
 اخلاق الهی شد اند و نظر اسما نامتناهی کشته حکمت در جایگاه
 وجود ایشانست و مقصود از اظهار نبین و بنات آدم مقام
 کشف و شهود ایشان

جند قری که دیدی بود ایشان محو باشد در سهود و غیب سران
 جمله در کف فنا از مستی خود خفته لبیک پندارند خواب آلودگان بسیار
 که چه اند ایند خود شید جمال خود بیکل مشرق مغرب گرفته بر توان ایشان
 از خدا خواهند ستر دار خود در دنیا این بود ساعت بساعت استغفارشان
 ریخته باران عرفان از سحاب کلم شسته نقش حرف غیر از صفحه پندار
 بر یکی را با خود از سودای دل باز آید ز آتش شوق محبت گرمی باز ایشان
 یکدم از طوف درود پویشان که صدکایش از در و صیقلی از دیوار
 کارشان جز تنی ذات و صفت نیست ای خواجه بود که جای را کنی در کارشان

فی اربع اتمامه رباعیه

این نسخه مقبوس از انوار کرام کن نجات آنست آید بمقام
 از بهجت خیر بشر و غز انام در مشتصد و مشتادیم کشت تمام
 و الحمد لله علی الانام والصلوة علی خیر الانام و آله و صحبه لبرکاتکم

طاهنا اسد علی من کنته و یومئذ
 ساروم در پیش روی خدای تعالی
 تا جلسه علی من کنته و یومئذ
 غفا الله عنهما



نَهَائِهِ وَالْمُفْطَمَةُ